



m.ilbeigi@yahoo.fr

نشر دیگران

671

ژان پُل سارتر / آلبر ممی (برگردان : هُما ناطق) : چهرهء استعمار زده



آرش

شماره چهاردهم  
پهمن ماه ۱۳۴۶

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
۳	-	اسلام کاظمیہ	در میان زراہ
۵	-	دکتر علی اصغر حاج سعید جوادی	مرد بین تحمل و ضرورت
۲۵	دکتر هما ناطق	ژان پل سارتر	مقدمہ ای بر جہرہ استعمار
۵۰	-	روحی انارجاتی	در بیان شعر
۶۱	-	دکتر حسین ملک	یک نامہ از ماداگاسکار
۷۷	رضاعنبلی	-	اقتصاد امریکا و اروپا

## داستان

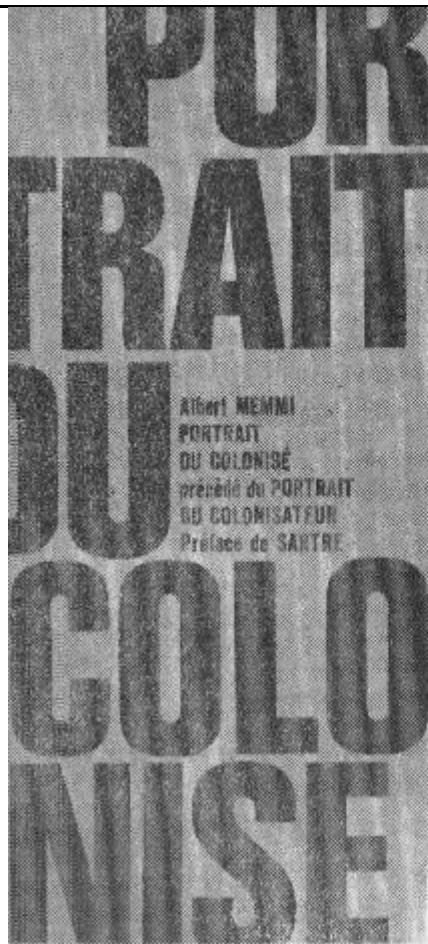
۹	-	جلال آل احمد	گلدستہ ما و فلک
۲۳	-	دکتر غلامحسین ساعدی	گمشده لپ دریا
۷۰	هوشنگ دزیری	تیپور دزی	در گرانہ ڈانوب
۸۳	-	غزالہ	آقای سلیم
۹۲	دکتر متوجہ خسرو شاہی	اونات کوتلار	پشت بام

## شعر

۲۰	-	دکتر رضا بیراقتی	در مداد شب و ہر اسنا کترین دور
۲۴	م - ہمراہ	ملکہ نور کس	تنہائی خزان
۳۱	-	محمد علی سیالو	پیادہ رومہا
۵۱	-	حشمت جزینی	سفر
۸۸	-	حمیدہ صدق	غروب آفتاب
۹۹	-	منصورہ حسینی	طعم غم
۱۰۰	-	سہراب سپہوری	دوست

## نقد و بررسی

۱۰۲	شمس آل احمد	دکتر داسخ و دکتر ہنام	در بارہ جامعہ شناسی
۱۱۶	-	-	خبرها



مقدمه ژ. پ. سارتر بر :

## چهره استعمار زده

xalvat.com

با پیشگفتاری درباره :

## چهره استعمارگر

اثر : آلبر ممی

مترجم : هما ناطق

کتابی که مقدمه سارتر را بر آن در صفحات بعد میخوانید ، اولین بار در سال ۱۹۵۷ قبل از آزادی الجزایر از استعمار فرانسه در مجله Temps Modernes چاپ شد و بعد از آن دوبار دیگر بطور مستقل چاپ و منتشر شد که آخرین آن ، مقدمه سارتر را دارد .

این کتاب درعین اختصاریکی ازبا ارزشترین آثار درباره استعمار است خطوط چهره استعمارگر و استعمارزده و درام روابط هر يك با دیگری در آن بدقت ترسیم شده است .

آلبر ممی - نویسنده آن از تونسهای ساکن الجزیره و اکنون از اسبید مشهور دانشگاه پاریس است -

کتاب مذکور الهام بخش بسیاری از آثار گرانقدری است که درباره نقش استعمار نوشته شده است و نویسنده آن در قضیه برخورد اعراب و اسرائیل - با اینکه یهودی الاصل است - جانب حق را گرفت درحالیکه سارتر در همان ماجرا دچار نوسان شد .

آرش بابت ترجمه حاضر منت پذیر خانم دکترهما ناطق است .

● « فقط جنوبی » صلاحیت دارد که از بردگی گفتگو کند زیرا اوست که سیاه را می‌شناسد اهالی «شمال» که در اصول مذهبی و اخلاقی تعصبی تجربیدی دارند فقط انسان را می‌شناسند آنهم بعنوان مفهومی کلی و انتزاعی! این استدلال «خوش آینده» از آنجاکه «شمالی» آدم دیگریست در هوستن ، در روزنامه‌های «اورلئان جدید» و بعدهم در الجزیره فرانسه رائج است . روزنامه‌های الجزیره مکرر می‌نویسند که فقط مستعمره نشینان حق قضاوت درباره مستعمرات را دارند و «مرکز نشینان» بی تجربه، یا باید سرزمین سوزان افریقا را از دریچه چشم اینان بنگرند و یا جز آتش نه بینند .

من به کسانی که هنوز تحت تأثیر این حرفهای مغرضانه قرار می‌گیرند توصیه می‌کنم که کتاب «چهره استعمارزده و پیش‌گفتاری در چهره استعمارگر» اثر ممی را بخوانند . این کتاب تجربه‌ای است برضد تجربه . نویسنده تونسی آن قبلا در « مجسمه نمکی » دوران تلخ جوانی خود را شرح داده است . نقش خود او چیست ؟ استعمارگر است یا استعمارزده ؟ خودش خواهدگفت نه اینم و نه آن . شما شاید بگوئید که هم اینست و هم آن . در هر حال نتیجه یکی است . ممی جزو یکی از گروه‌های بومی ولی غیرمسلمان است : « با موقعیتی کم و بیش برتر از موقعیت استعمارزدگان و برکنار از جمع استعمارگرانی » که کوشش‌های این گروه‌ها را برای راه یافتن به جامعه اروپائی کاملا نفی نمی‌کند . افراد این گروه از یکطرف يك نوع هم‌بستگی با طبقه کارگر دارند و از طرفی بخاطر امتیازاتی چند از این طبقه جدا افتاده‌اند . ممی این همبستگی دوگانه و این جدائی دوگانه را از نزدیک احساس کرده است : یعنی جنبشی که از جانبی استعمارگر و استعمارزده را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و از جانب دیگر «استعمارگر منکر» را در برابر استعمارگری می‌نهد که نقش خود را می‌پذیرد . نویسنده این نکات را بخوبی درک کرده زیرا چنین تضادی را اول در خود یافته است . ممی در کتاب خود این مسئله را روشن می‌کند که این رنج‌های روحی هرگز به مبارزه عملی تبدیل نمی‌شود ولی کسی که این رنج را می‌کشد اگر از موقعیت خود آگاه باشد ، اگر همدستی‌ها و وسوسه‌ها وجدانانگی خود را بشناسد می‌تواند با سخن‌گفتن از خود دیگران را نیز آگاهی بخشد . این شخص مشکوک « که در روز مبارزه نیروی است ناچیز » با اینکه مظهر هیچ نیروی نیست ، مظهر همه نیروهاست و از همین رو گواهی صادق است .

کتاب ممی بازگوئی خاطرات نیست ، گر چه همین خاطرات الهام بخش او بوده است اما نویسنده آنها را دریافته و اثر او تجربه‌ایست در قالب کتاب در کشاکش میان استعمارگران غاصب و نژاد پرست و ملتی که استعمارزدگان در

آینده بوجود خواهند آورد (نویسنده را به گمان خود در آن سهمی نخواهد بود) او می‌کوشد، با خصوصیات خود زندگی کند از این خصیصه به نوعی عمومیت برسد. او در طلب آدمی نیست چه هنوز وجود ندارد بلکه جویای منطقی بی‌چون و چراست که خود را بر همه چیز تحمیل می‌کند. این اثر ساده و روشن در شمار «ریاضیات پرشوره» است و واقع بینی آرام آن نشانی است از رنج و خشم گذشته.

xalvat.com

از این رو می‌توان ممی را سرزنش کرد که در کتاب او نوعی ایده آلیسم بچشم می‌خورد. در حقیقت همه چیز گفته شده ولی اختلاف در نحوه بیان مطالب است. شاید اگر نویسنده این نکته را نشان می‌داد که دستگاه استعمار، استعمارگر و استعمار زده را یکسان خرد می‌کند بهتر بود. این ماشین سهمگین که در امپراطوری دوم و در دوران جمهوری سوم ساخته شد پس از آنکه مدتی بمراد کامل استعمارگران چرخید امروز بر ضد منافع آنها می‌چرخد و خطر اینست که نابودشان کند. در ذات این نظام تبعیض نژادی ثبت است. مستعمره مواد غذایی و مواد خام را به قیمت ارزان می‌فروشد و از «مرکز» محصولات صنعتی را به قیمت بسیار گران می‌خرد. این تجارت عجیب هنگامی به نفع دو کشور است که کارگر بومی یا با دست مزد بسیار کم و یا بدون دست مزد کار کند. در حالیکه وضع او با فقیرترین اروپائیان نیز قابل مقایسه نیست همه بهتر از او زندگی می‌کنند. حتی «خرده مستعمره نشین» ناچیز که خود تحت استثمار مالکین بزرگ است. ولی نسبت به يك الجزیره ای امتیازات بیشتری دارد. آغاز تشنج از همین جاست. درآمد نسبی يك فرانسوی ده برابر يك مسلمان است. اگر بخواهند درآمدها و هزینه زندگی را در سطح پائین نگه دارند باید رقابت شدیدی بین کارگران بوجود آید و زادوولد نیز به همین دلیل افزایش یابد. ولی سرمایه‌های ملی الجزیره در اثر غصب استعمارگران محدود شده. وضع زندگی مسلمانان بسبب همین درآمدهای کم روز بروز وخیم‌تر می‌شود و مردم در نوعی گرسنگی دائم بسر می‌برند. این کشور را به قهر فتح کرده‌اند. نظام استثمار و استبداد این نیرو را ایجاد می‌کند و در تحکیم آن می‌کوشد و لزوم ارتش نیز از همین جاست. اگر این رژیم وحشت در همه جهان به یکسان حکمفرما بود. این اشکالات بوجود نمی‌آمد ولی استعمارگر در خارج از مستعمره یعنی در مرکز از آزادیها و مزایایی برخوردار است که بد حکومت استعماری استعمار زده را از آن مزایا محروم می‌کند. این دستگاه استثمار است که برای کاستن میزان دست مزد، افزایش جمعیت را تشویق می‌کند باز خود این دستگاه است که بومیان را پرکنار از جامعه نگه می‌دارد زیرا اگر

با آنها حق رأی بدهد از آنجا که اکثریت دارند ، دستگاه در يك لحظه از هم می‌باشد. استعمارحقوق انسانی را از انسانهایی که به نیروی قهر تحت سلطه خود گرفته سلب می‌کند . آنها را با جبار در فقر و نادانی و به گفته بانی سوسیالیسم علمی در شرائط «مادون انسانی» نگه می‌دارد . تبعیض نژادی در تمام اعمال ، نهادها و کیفیت تجارت و تولید مستعمره ثبت است نظام سیاسی و نظام اجتماعی متقابلا یکدیگر را تحکیم می‌کنند . و از آنجا که بومی فروتر از انسان است اعلامیه حقوق بشر درباره اوصاف نمی‌کند . بعکس چون هیچگونه حقی دارا نیست ، بی‌پناه در میان نیروهای غیر انسانی طبیعت و قوانین « بیرحم اقتصاد » رها شده . حس برتری نژادی در نحوه عمل استعمارگر ثبت است ، هر لحظه با گردش دستگاه بوجود می‌آید و تحکیم آن در روابط تولیدی است که انسان را بدو گروه تقسیم می‌کند . برای اعضاء گروه اول معنی انسانیت و بدست آوردن امتیازات یکی است و این گروه خود را انسان می‌داند زیرا می‌تواند آزادانه از حقوق خود استفاده کند . برای گروه دوم عدم حقوق صحای است بر فقر و گرسنگی و نادانی و خلاصه بر «غیر بشر» بودن او . من همیشه فکر کرده‌ام که عقاید و نظریات در اشیاء نقش می‌بندند و قبل از آنکه بشر آنها را برای بیان موقعیت خود بیدار کند در خود او موجودند . در وجود استعمارگر نیز پیش از آنکه « احساس نرن Neron بودن» بیدار شود ، حس محافظه‌کاری و برتری نژادی و رابطه‌گنگ او با مرکز نقش می‌بندد .

ممی ، بمن خواهد گفت که منظور او نیز جز این نیست . می‌دانم . (۱)  
اصلا شاید او بیشتر حق داشته باشد ، نوشته او مبنی بر کشفیات اوست . او اول از رابطه خود با دیگران و سپس از رابطه با خویش رنج می‌برد و در کاوش این رنجهاست که به «سازمان عینی» بر می‌خورد . و این بر خوردها را آن چنانکه هست خام و سرشار از «ذهنیت» بما عرضه می‌نماید .

ولی اگر از این اختلافات بگذریم کتاب ممی روشن‌کننده چندین حقیقت بزرگ است . اول اینکه مستعمره نشین خوب و بد وجود ندارد آنچه موجود است استعمارگر است . در میان این استعمارگران گروهی انگشت شمار متکرر موقعیت حقیقی خود هستند . یعنی یا دستگاه استعمار به پیش می‌روند ، همه‌روزه در عمل کارهایی را که در عالم خیال محکوم می‌کنند انجام می‌دهند . و یا هر يك از اعمال خود به تحکیم دستگاه استبداد کمک می‌کنند . این افراد هرگز

۱ - ممی می‌گوید که موقعیت استعماری سازند ، استعمارگر است همان‌طور که سازنده استعمارزده می‌باشد . فرق عقیده من و او در اینست که آنچه را او «موقعیت» می‌داند من «نظام» می‌نامم . (سارتر)

هیچ چیز را دگرگون نخواهند کرد ، به دردهیچ کس نخواهند خورد و آرامش خیال آنها در پریشانی خاطرشان خواهد بود و بس .

باقی استعمارگران که اکثریت نیز با آنهاست یسا نقش حقیقی خود را پذیرفته‌اند و یا بزودی خواهند پذیرفت .

می بطور جالبی اقداماتی را که بالاخره منجر به « خودبخودگی » این گروه می‌شود شرح می‌دهد . محافظه‌کاری ایجادکننده انسانهای «متوسط» است . پس چگونه این اقلیت غاصب که درعین حال به «متوسط» بودن خود آگاه است می‌تواند می‌تواند برای خود امتیازی قائل شود ؟ تنها راه اینست که استعمارزده را تحقیر کند تا خود را بزرگی بخشد . منکر انسان بودن بومی گردد و به بومیان بدیده طبقه‌ای محروم بنگرد ، اجرای چنین روشی مشکل نیست ، زیرا دستگاه خود بخود بومی را از هرگونه حقی محروم می‌کند . حکومت استعمار نقش استعمار را بر همه چیز می‌زند و با جنبش اشیاء ، استعمارگر و استعمارزده از یکدیگر مشخص می‌شوند . استعمارگران با همه قوا به ایجاد و حفظ آن رنج‌هایی می‌کوشند که ستم‌دیده را هر چه بیشتر به چهره‌ای که بدیده استعمارگر در خورس نوشت اوست نزدیک می‌کند . استعمارگر خود را قابل بخشش نمی‌داند مگر با کشتن تدریجی خصال انسانی در استعمارزده ، و در نتیجه هر روز اندکی بیشتر با دستگاه استعمار همساز میشود . رژیم وحشت و استثمار ، آدمیت را از انسان می‌گیرد و استعمارگر بخود اجازه این غصب را می‌دهد تا بهتر بتواند استثمار کند و دستگاه هم‌چنان می‌چرخد تا آنجائی که نه‌نیت از عمل تمیز داده میشود و نه عمل از «لزوم‌عینی» . در نظام استعمار این مراحل گاه شرط لازم یکدیگرند و گاه در هم می‌آمیزند . اولین معنی استبداد تنفر استبدادگر است از استبداد زده و نا بودی این نظام مخرب در نا بودی استعمار است ، این جاست که استعمارگر تضاد درونی خود را می‌یابد ؛ «همراه یا استعمارزده» ، استعمار و استعمارگر نیز از میان خواهد رفت ، «استثمار نخواهد بود ، کارگر فقیر نخواهد بود ، جامعه شکل معمولی سرمایه‌داری را باز خواهد یافت ، مرکز ، قیمت‌ها و دست‌مزدها را تعیین خواهد نمود و... دستگاه ورشکست خواهد شد . در حالیکه این نظام همه مرگ قربانیانش را می‌طلبید و هم از پادشاهان را . هرگونه دگرگونی به زیان اوست . کشتار بومیان و یا پذیرفتن آنها در جامعه هر دو میزان دست‌مزدها را بالا خواهد برد ؛ این دستگاه سنگین‌کسانی را که با حیار و ناگزیر گرداندن چرخها را به عهده گرفته‌اند میان مرگ و زندگی و بیشتر مشرف به مرگ نگه می‌دارد . بهبود آن نظریه منجمد کوشش دارد که با انسان بدیده حیوان ناطق بنگرد زیرا برای تحکم نمودن به مردم حتی برای سخت‌ترین

و توهین‌آمیزترین تحکیم‌ها اول باید مردم را به رسمیت شناخت . و چون تا ابد نمی‌توان آدمیان را پائید باید بالاخره با آنها اعتماد کرد . هیچ‌کس نمی‌تواند با «آدمی» رفتار سنگ کند اگر اول آدم بودن او را نپذیرفته باشد. از این رو کوشش استعمارگر برای «غیربشری» کردن استعمار زده کوششی است ضد خود و با نتیجه‌ای بخلاف منظور استعمارگر. این خود استیادگر است که با حرکت کوچک خود بشریت را به نیت کشتن بیدار می‌کند و چون آنرا در نزد دیگران انکار می‌نماید درهمه‌جا بصورت نیروی دشمن بازش می‌یابد. برای رهائی از این دشمن استعمارگر باید به یک نوع انجماد و سرسختی پناه برد و خاصیت غیر قابل نفوذ بودن سنگ و بالاخره خاصیت «غیربشره» بودن را بنوبه خود بپذیرد. یک وجه تشابه عجیب استعمارگر را به محصول و سرنوشت خویش یعنی استعمار زده پیوند می‌زند . ممی روی این مسئله بشدت تکیه می‌کند و ما با او باین نتیجه می‌رسیم که نظام استعمار این شکل متحرک که در اواسط قرن گذشته بوجود آمد امروز وسایل مرگ خود را فراهم می‌نماید . مدت‌هاست که برای حکومت‌های مرکزی زیان مستعمرات بیش از نفع آنهاست. کشور فرانسه زیر فشار الجزیره خرد شده و ماهم اکنون می‌دانیم که در اثر فقر مالی بزودی این جنگ را بدون پیروزی و یا شکست رها خواهیم کرد . ولی قبل از هر چیز خشکی و گشش ناپذیری دستگاه آنرا از کار خواهد انداخت . درست است که بنیان‌های سابق اجتماعی از میان رفته و بومیان از یکدیگر پاشیده شده‌اند ولی باز هم پذیرفته شدن آنها در جامعه به قیمت نابودی دستگاه است . از این رو بناچار اتحاد بومیان برضد این نظام خواهد بود. بالاخره روزی این تبعیض‌شدگان جامعه، دور افتادگی خود را بنام «شخصیت ملی» ظاهر خواهند ساخت . این دستگاه استعمار است که حس ملیت را در استعمار زده بیدار می‌کند . بومیان در ردیف حیوانات زندگی می‌کنند ، هرگونه حتی حتی حق زندگی کردن نیز از آنان سلب شده‌است و شرائطشان روز بروز وخیم‌تر میشود پس وقتی ملتی سرمایه دیگری جز انتخاب مرگ خود ندارد ، هنگامیکه از استعمارگران هدیه‌ای جز یأس نمی‌گیرد چیزی هم ندارد که از دست بدهد . بدبختی مایه‌جسارت او خواهد شد و همان دست ردی را که استعمار برای ابد به سینه استعمار زده می‌زند استعمار زده به سینه استعمار خواهد زد . بانی سوسیالیسم علمی می‌گوید که راز طبقه‌کارگر در اینست که وسیله نابودی جامعه بورژوازی را با خود حمل می‌کند . باید از ممی سیاست‌گزار بود زیرا بما یادآوری می‌کند که استعمار زده را نیز رازی است و ما شاهد واپسین دم هولناک استعمار هستیم .



# آرش

xalvat.com

در این شماره از:

دکتر سیمین دانشور

دکترهما ناطق

جلال آل احمد

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

دکتر منوچهر هزارخانی

هوشنگ وزیری

دکتر رضا براهنی

مهدی اخوان ثالث

محمد زهری

اسماعیل نوری علاء

قاسم صنعوی

هوشنگ حسامی

شمس آل احمد

اسلام کاظمیه

## آرش

دوره دوم ، شماره دوم  
( پانزدهم )

صفحہ	مترجم	نویسنده	عنوان
<b>مقاله و گزارش</b>			
۳	-	اسلام کاظمیہ	واکنوں کرٹون ....
۷	-	دکتر علی اصغر حاج سید جوادی	انسان در برابر علم
۱۲	دکتر ہما ناضق	آلبرمی	چہرہ استعمارگر
۱۷	ہوشنگ وزیری	ایزاک دوچر	مقام ادبی تروٹسکی
۲۷	دکتر منوچہر ہزارخانی	گرامشی	پیدایش روشنفکران
۷۰	-	زین العابدین مراغہای	اولین طرہ دار شعرنو
۹۴	-	جلال آل احمد	سلوکی در ہرج و مرج
۱۱۵	-	دکتر فریدون آدمیت	دوقضاوت
<b>داستان</b>			
۳۷	-	فریدون تنکابنی	مرد خیالانی و سومار
۵۳	دکتر سیمین دانشور	آلبر تو مور اوپا	ماہ غسل آفتابی
<b>شعر</b>			
۴۲	-	محمد زہری	خون گوارا
۷۳	-	مہدی اخوان ثالث	نوحہ
۷۵	فریدون معزی مقدم	انرایت	بعد از خدا پان
۸۶	-	دکتر رضا براہنی	مصیبت سلسلہ گل و دوش مرد دیگر
<b>نقد و بررسی</b>			
۱۱۱	-	شمس آل احمد	دربارہ جزوہ و مورگان شوستر و نادر ویش
۱۰۷	-	ہوشنگ حسامی	آی بی کلاہ ، آی با کلاہ
۱۱۶	-	-	خیر ہا ...
۱۱۸	-	اسمعیل فوری علاء	شب شعر سپہری
۴۱	-	ویک تصویر از پیکار با بیسوادی در صفحہ	

چهره استعمار زده

xalvat.com

با پیش گفتاری درباره :

چهره استعمار گر

اثر : آلبر ممی

Albert Memmi

ترجمه : هما ناطق

xalvat.com



### مفهوم مهاجرت به مستعمره

هنوز برخی را خوش آیند است که استعمارگر را مردی بشناسانند بلند قامت آفتاب خورده و گندم گون ، چکمه پوش و بیل بدست . یعنی کسی که کلر کردن را ننگ نمی داند ، نگاهش را همواره بافق دور دست ملک های خویش دوخته و در کشاکش و مبارزه با طبیعت خود را در اختیار انسانتهائی گذارد و به درمان بیماران می پردازد ، فرهنگ را گسترش می دهد و خلاصه ماجرا جوئی است نجیب زاده و پشاهنگ .

من نمی دانم که آیا هرگز این تصویر اپینال Epinal با حقیقت هم وفق دارد و یا فقط منحصر است به نقش اسکناس هائی که در مستعمره چاپ می کنند ؟ امروز مورخین متنخصص در امور مستعمرات علل اقتصادی استعمار را بخوبی روشن کرده اند دیگر هیچ کس به « رسالت » تاریخی ، اخلاقی و اصیل استعمارگر باور ندارد . مهاجرت به مستعمره بعنوان یک مبارزه نامعلوم و بخاطر خطراتی که در بر دارد

انتخاب نمی شود . یعنی این مهاجرت برای ، ماجراجویی نیست برای آسایش جوئی است . کفایت ازروپائی مقیم مستعمره بهرسم علتی که او را وادار به ترك وطن نموده چیست ؛ وبخصوص علتی که او را دراین دور افتادگی پایدار نموده کدامست ؛ شاید بگوید عشق به ماجرا ، زیبایی طبیعت تمییر محیط وغیره . در اینصورت چرا به عربستان یا اروپای مرکزی نمی رود که نه زبان او را حرف می زنند نه گروه زیادی ازهم وطنان دورش جمع شده اند ، نه تمام دستگاه های اداری در خدمتش هستند و نه ارتش از او حمایت می کند و ماجرائی است که اتفاقات غیرمنتظره هم بیشتر دارد .

xalvat.com

لیکن این نوع «غربت جوئی» اگر مرغوب تر است ومطمئن تر «منافعش» نامعلوم است درحالیکه دوری ازوطن ومهاجرت به مستعمره باید دارای مزایای روشن باشد. مسافر ما مفهوم مستعمره را بهتر وساده تر از هر کارشناس زبان بیان می کند : مستعمره جائی است با درآمد بیشتر وخرج کمتر و مسافرت به مستعمره ازاین دوست که در آنجا موقعیت ها محکم است میزان درآمدها بالا است پیشرفت سریع تر است وحاصل معاملات پرثمرتر . به دیپلمه های جوان شغل میدهند رتبه کارمندان بالا است ، تجار از مالیات معافند ، کار فرما مواد اولیه و کارگران فراران در دست دارد

فرض کنیم ساده دلانی هم وجود دارند که اتفاقاً وارد خاک مستعمره شده اند درست مانند اینکه به تولوز و باکولمار رفته باشند .

چقدر وقت لازم است تا این مسافر بموقعیت جدید خود پی ببرد؟ پس از انجام سفر است که منظور اقتصادی از سفر استعماری درك میشود ولی بزودی این منظور بر همه چیز چیره میگردد . بدون شك امکان این هم هست که اروپائی مستعمره این سرزمین تازه را دوست ندارد . از آداب و رسوم شکفت انگیز آن لذت ببرد . ولی اگر اتفاقاً آب و هوا برای او ناسازگار باشد ، و در میان مردمی که لباسهای عجیب وغریب بتن دارند احساس ناراحتی کند و خود را غریب یابد در اینصورت مسأله باین طریق طرح میشود : آیا تحمل این ناملایمات در مقابل امتیازات مستعمره ارزشی دارد یا نه؟ ولی استعمار پس از مدت کوتاهی تصمیمات خود را آشکار می کند وآرزوهای خویش را بسندای بلند بگوش می رساند ومدتی هم صبر خواهد کرد و بند خانه ای در مرکز می خورد . . . ، فعلا در دوزخ زندگی می کند . در دوزخی پر درآمد ولی با همه این احساس سیری و دل زدگی وحتى بیماری باز هم در مستعمره خواهد ماند . این دامی است که نا روزهای پیری وشاید تالاب گور همراه اوست ، چگونه به کشور خویش بازگردد و با درآمدهای نصف درآمد فعلی زندگی کند و چگونه باز زندگی آرام وجسناك مرکز بسازد .

هنگامی که در این سالهای اخیر «تاریخ» پر گرفت و موقعیت استعمارگران سخت وجهه سنا خطرناك شد باز هم حسابهای ساده و بی جوابی اینهارا از بازگشت به کشور خویش بازداشت حتی آنهایی که در مستعمره بنام «پسرندگان رهگذر» مشهورند در رفتن شتاب فک کردند . گروه کمی هم که بفکر بازگشت افتادند از این

xalvat.com

می‌ترسیدند که در وطن خود احساس غربت کنند ولی گفته این گروه را نمی‌توان زیاد باورداشت زیرا سالهاست که از این «وطن» بدور افتاده‌اند. رشته‌ای و دوستی زنده‌ای در آنجا ندارند. کودکانشان در مستعمره دنیا آمده‌اند مرده‌هاشان نیز در همان سرزمین خاک سپرده شده‌اند پس در شکوه ازرنج درون زیاده‌روی می‌کنند و انگهی اگر زندگی روزانه آنها در مستعمره می‌گذرد آداب و رسوم را از مرکز آورده‌اند، تعطیلات را همه‌ساله در مرکز می‌گذارند و چشمشان همواره به راه مرکز خیره‌است زیرا مرکز الهام بخش مستعمره در مسائل اداری، سیاسی و علمی است. در حقیقت ریشه‌های این «احساس غربت» اقتصادی است و بیشتر غم تازه بدوران رسیده‌ای است که ترس از روزننگدستی دارد. در نتیجه این گروه تا آنجا که بتواند در ماندن دوام خواهد آورد. هر چه زمان زودتر بگذرد امتیازات دیرتر می‌یابند. امتیازاتی که هر وقت از دست بروند زودرفته‌اند و اگر کمی نگرانیشان باشی در خور آند. ولی روزیکه ضرب به اقتصاد بخورد، و بقول معروف «موقعیت» در خطر بیفتد چنین روزی استعمارگر این تهدید را احساس می‌کند و این بار بطور جدی بفکر بازگشت می‌افتد. در مسائل عام این نکته روشن‌تر بچشم می‌خورد. مثلاً هنگام مذاکرات فرانسه و تونس (۱) گروهی از ساده‌دلان از حسن نیت دولت فرانسه بخصوص در مسائل فرهنگی و همچنین از موافقت فوری سران مستعمره در تعجب بودند. ولی مغزهای متفکر بورژوازی و مستعمره این نکته را بخوبی دریافته‌اند که اساس استعمار در ابهت پرچم انگشترش فرهنگ، رهبری اداری و یا سلام و تعظیم یک مشت کارمند نیست. اینها باین نتیجه رسیده‌اند که می‌توان در خیلی از موارد گذشت و چشم پوشی داشت بشرط آنکه «امتیازات» در امان باشند، اگر آقای مندس فرانس Mendés France مسافرت مشهور و فوری خود را با موفقیت انجام داد (۲) علتش بر خورداری از موافقت و پشتیبانی این گروه و یکی از سران این گروه بود.

**xalvat.com**

### بومی و صاحب امتیاز

هنگامیکه استعمارگر ناگهان و یا پس از جستجو بوجود این «امتیازات» می‌میرد هنوز از نقش تاریخی که در آینده بازی خواهد کرد آگاه نیست، باید دو سه گامی دیگر بردارد، تا موقعیت جدید را دریابد و مفهوم و سرچشمه این «امتیازات» را بشناسد. ولی درک این نکات چندان بطول نمی‌کشد. زیرا تاکی می‌تواند فقر استعمار زده را به بیند و رابطه این فقر را با ثروت خویش نفهمد، سرا انجام روزی درمی‌یابد اگر با سانی این منافع را بدست آورده دلیلتش اینست که آنرا از چنگ دیگران ر بوده است. و عاقبت بیکباره دونکته را کشف می‌کند: اول پی به وجود استعمار زده می‌برد و از وجود استعمار زده پی به وجود امتیازات خویش. گرچه از پیش می‌دانست مستعمره فقط از مستعمره نشین و استعمارگر تشکیل می‌یابد،

(۲۰۱) اشاره به مسافرت ۱۹۵۳ مندس فرانس که به تونس آزادی داد.

گرچه از کتابهای دوران کودکی نکته‌ای چند در مورد استعمار زدگان بیاد می‌آورد و فیلم‌هایی هم روی پرده سینما دربارهٔ آداب و رسوم شکفت انگیز این مردم دیده بود ولی همه اینها در عالم اندیشه و کتاب و نمایش زنده نبودند و با او پیوندی نداشتند مگر رابطه‌ای غیر مستقیم و همگانی که به همه ملت اوستکی داشت یعنی خاطره‌ای از یک حماسه‌ارزش و نظریات گنگی از یک پیروزی نظامی روزی که خود او راه مستعمره را در پیش می‌گرفت تا اندازه‌ای نگران این مسائل بود. درست همانگونه که از هوای مستعمره که امکان داشت ناسازگار باشد و یا از آب مستعمره که می‌گفتند گچ دارد احساس نگرانی میکرد و بخصوص از آن مردمی که تا بحال جزو نقشهٔ جغرافیا بودند و یکباره وارد زندگی او میشدند.

از این پس امکان پرهیز از این مردم نیز وجود نخواهد داشت. می‌دانست که باید همواره با آنها در رابطه باشد. زیرا همین رابطه است که زندگی در مستعمره را امکان پذیر می‌سازد و او خود جویای این زندگی شده بود. همین رابطه پرثمر است که امتیازات را بیار می‌آورد و استعمار گر را در کفه ترازویی قرار می‌دهد که در کفهٔ دیگر آن استعمار زده جای می‌گیرد. اگر سطح زندگی او بالاست از این روست که سطح زندگی استعمار زده پائین است. اگر او آسانی می‌تواند کارگر بزرگ دست گیرد و مستخدمین فراوان با دست مزدی ناچیز داشته باشد از این روست که استعمار زده را که از پناه هیچ قانون و حقی برخوردار نیست می‌توان تا آخرین حد ممکن استعمار نمود. اگر استعمارگر بر راحتی می‌تواند هر شغل اداری و هر مقامی را اشغال کند از این روست که این مقام‌ها را از برای خود او ساخته‌اند و استعمار زده را با آنها راهی نیست. پس هر چه او آسوده‌تر نفس می‌کشد استعمار زده بیشتر احساس خفقان می‌کند.

ولی او باین نکات هرگز پی نخواهد برد. از او نباید خواست که متن سخن‌رانی‌های رسمی را تغییر دهد زیرا این سخن‌رانی‌ها نوشتهٔ خود او یا پس‌خالهٔ او و یا دوست اوست!

قوانینی که حقوق نامحدود او و وظائف استعمار زده را معین می‌کند خود اوست که طرح‌ریزی می‌کند هم چنین از طرز اجرای احکامیکه تقریباً بطور آشکار از برتری نژادی دفاع می‌کند و یا از تبعیضی که بین اروپائیان و بومیان برای گرفتن کار و یا گذراندن کشتور قائلند کاملاً خبردار است زیرا خود اوست که مسئول صدور این احکام می‌باشد. پس هر چه هم در برابر این دستگاه کور و کر بماند کافیت که به حاصل کار نگاه کند تا به بیند کسی که از این دستگاه بهره می‌گیرد خود اوست.

**xalvat.com**

**غاصب**

بنابراین امکان ندارد که استعمارگر سرانجام به موقعیت نامشروع و دائم خویش پی‌نبرد. بخصوص که این موقعیت از دو جهت نامشروع است. اولاً این

مسافر بیگانه که در اثر يك اتفاق تاریخی وارد خاک این سرزمین شده نه تنها جایی برای خود باز نموده بلکه جای يك بومی را اشغال کرده و موفق شده است که امتیازات شکفت انگیزی را بدست آورد. که از آن دیگران است . ولی کسب این امتیازات بموجب قوانین محلی که نابرابری را باستناد سنتها برقرار می کند نبوده. بلکه استعمارگر قوانین موجود و محلی را درهم ریخته و احکام خویش را جایگزین آنها نموده است. بی عدالتی او دو جانبه است فردی است برگزیده و برگزیده ای است نامشروع . یعنی «غاصب» است . هم از دریچه چشم خویش و هم از دریچه چشم استعمارزده . اگر هم گاهی ادعا می کند که در میان استعمارزدگان نیز مالک و بورژوا و فئودال هائی وجود دارند که در حد او توانگرند و یا توانگرتر از او هستند خود این گفته را از ته دل قبول ندارد. شریک جرم داشتن اگر موجب آسایش خاطر است موجب بخشایش نیست. استعمارگر بخوبی می داند که حتی اگر امتیازات بومیان برگزیده در حد امتیازات او باشد استعمار زدگان همواره استعمار زده خواهند ماند و از همه حقوق برخوردار نخواهند بود . استعمارگر می داند که «غاصب» است. قربانیانش نیز او را بهمین چشم می نگرند و او باید روزی باین نکامها و باین موقعیت عادت کند .

ادامه دارد

[xalvat.com](http://xalvat.com)

# آرش

دوره دوم - شماره سوم  
(شانزدهم)

# آرش

در این شماره از:

جلال آل احمد

غلامعلی سیار

دکترهما ناطق

منوچهر هزارخانی

هوشنگ وزیری

دکتر رضا براهنی

نادر ابراهیمی

حسین خدیوچم

حشمت جزئی

دکتر منوچهر خسروشاهی

سیروس مشفق

هانئبال الخاص

عزاله

شمس آل احمد

اسلام کاظمیه

و دیگران .....



فروردین ۱۳۴۷



## فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
<b>مقاله و گزارش</b>			
۴	-	۱- ک	یاد آشنا
۵	-	دکتر رضا براهنی	سه یادداشت درباره چشم
۱۴	-	جلال آل احمد	براه گودو
۱۶	-	اسلام کاظمیه	
۱۷	منوچهر هنزارخانی	آنتونیو گرامشی	موضع مختلف روشنفکران
۶۸	دکترهما ناطق	آلبرمی	چهره استعمارگر
۷۴	-	ازقا بوستانه	در آئین و رسم شاعری
۹۶	-	-	داستان یک مدرسه
۹۸	-	حسین خدیو جم	عین القضاة همدانی
۱۰۴	-	هانیبال الخاص	یک نامه از امریکا
<b>نمایشنامه و داستان</b>			
۳۳	دکتر منوچهر خسرو شاهی	اوژن یونسکو	قال و مقال دونفری
۵۷	-	غلامعلی سیار	چارقد ابریشمی
۷۵	-	نادرا براهیمی	تپه
۱۰۵	-	غزاله	جفت
<b>شعر</b>			
۲۹	-	حشمت جزئی	شکوفه های صدا
۵۵	-	سیروس مشفق	یک نفر باید بیندیشد
۱۰۱	-	دکتر رضا براهنی	پیامی از شب کهن
<b>نقد و بررسی</b>			
۱۰۹	-	شمس آل احمد	درباره کتابهای ماه
۱۱۶	-		خبرها ...

## چهره استعمارگر

اثر : آلبر می

Albert Memmi

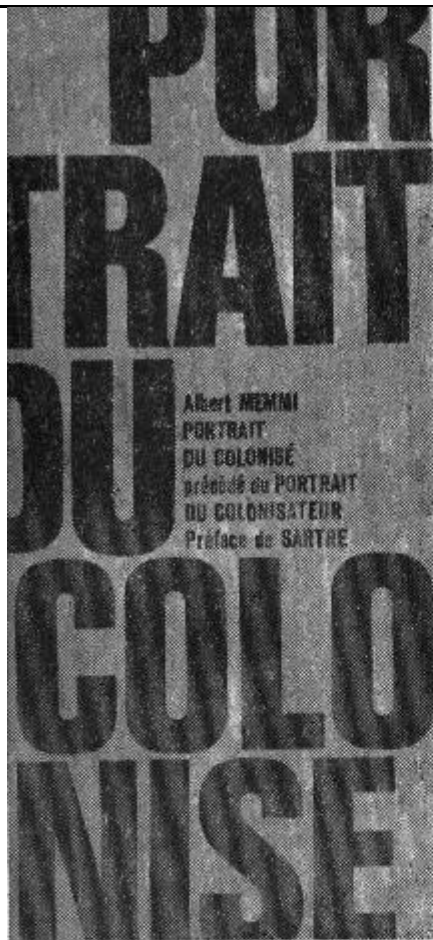
ترجمه : هما ناطق

### خرده استعمارگر

پیش از آنکه دریا بیم چگونه پیشرفت‌های درونی استعمارگر در اثر سه عامل سود و امتیاز و غصب چهره او را تغییر می‌دهد و او را از قالب مستعمره‌نشین در قالب مستعمره‌چی و استعمارگر می‌ریزد باید اول باین انتقاد رایج پاسخ دهیم: می‌گویند مستعمره فقط از مستعمره‌نشینان تشکیل نمی‌یابد و نمی‌توان در مورد کارگران، خرده‌کشاورزان و کارمندان ناچیز که مانند برادران «مرکزی» خود درآمدی دارند در حد «بخور و نمیر» سخن از امتیاز راند.

برای یافتن مفهومی کلی و ساده بهتر است فرقی میان مستعمره‌نشین، مستعمره‌چی و استعمارگر را بررسی کنیم. گویا مستعمره‌نشین اروپائی است که در مستعمره زندگی می‌کند، «امتیازات» ندارد، سطح زندگیش همانند سطح زندگی استعمارزده‌ئی است که همان شرایط اجتماعی و اقتصادی را دارا باشد و خلاصه اروپائی با حسن نیتی است که با استعمارزدگان رفتار استعمارگران را ندارد. فوراً پاسخ‌گوئیم و از ظاهر مبالغه‌انگیز این پاسخ ترسیم: **مستعمره‌نشین با اوصافی چنین وجود خارجی ندارد همه اروپائیان مستعمره جزو طبقه برگزیده‌اند.**

این نکته درست است که همه اروپائیان مستعمره توانگر نیستند. و از لذت هکتارها زمین برخوردار نمی‌باشند و یا برادارات فرمائیه نمی‌کنند. چه بسا



که خود قربانی دستگاه استعمارند . از نظر اقتصادی استثمار می‌شوند و از نظر سیاسی آلت دستی هستند برای پشتیبانی از منافع خودشان در تناقض است . ولی روابط اجتماعی هرگز يك جانبه نمی‌باشند برخلاف آنچه که غالباً فکر می‌کنند چه آنهایی که حسن نیت دارند چه آنهایی که مفرضند، خرده استعمارگر عملاً و معمولاً با استثمار همگام است و با سرسختی از امتیازات دستگاه استعمار پشتیبانی می‌کند . چرا ؟ آیا همراهی همانند است با همانند ؟ عکس‌العمل دفاعی و دلوپسی اقلیتی است در میان اکثریتی مخالف ؟ اگر چنین می‌بود پس چرا اروپائیان مستعمره هنگامیکه در پناه شهربانی و ارتش و نیروی هوایی همیشه آماده می‌زیستند چنین ترسی نداشتند و یا اگر هم می‌ترسیدند این ترس آنچنان

نبود که در این احساس هم‌زبان باشند . پس فریب‌خوردگی است ؟ آری بیشتر همین است زیرا در این نکته حقیقتی است که اگر خرده استعمارگر فریب‌زده در برابر هم‌کیشان و چشم و گوش بسته در برابر تاریخ نبود ، خودمبارزاتی در پیش میداشت و آزادیهای را بدست می‌آورد . من باور ندارم که فریب‌خوردگی تنها بر پایه خیال‌بافی باشد و بتواند رفتار آدمی را تغییر دهد . اگر خرده استعمارگر با چنین سرسختی از دستگاه استعمار پشتیبانی می‌کند از این روست که خود از این دستگاه بهره می‌گیرد . فریب‌خوردگی او فقط در اینست که پشتیبانی او بجای اینکه از امتیازات ناچیز خویش باشد از امتیازات بی‌کران دیگری است که او قربانی آنهاست .

زیرا مسئله امتیاز مسئله‌ای است نسبی . و هر استعمارگری در عالم مقایسه با استعمارزده و نسبت با او صاحب امتیاز بشمار میرود . اگر امتیازات اروپایان

استعمار پرشکوه است امتیازات ناچیز خرده استعمارگر نیز کم نیست. هر قدم از زندگی روزانه او را در برابر استعمارزده می‌نهد و در هر برخورد او را از امتیازی برخوردار میسازد. هر بار که سروکار او با «قوانین» افتد شهربانی و حتی دادگستری گذشت خواهند کرد. هر بار که نیازی به دستگاه‌های اداری داشته باشد، این دستگاه‌ها با او مدارا می‌کنند از تشریفات می‌کاهند، درجه و باجه خصوصی در اختیارش می‌گذارند، در مقابلش داوطلبان کمتری قرار می‌دهند و او را در انتظار نگه نمی‌دارند. هرگاه درخواست شغل کند و احتیاج به گذراندن امتحان ورودی افتد، شغل او از قبل آماده است، امتحانات را هم بزبان مادری می‌گذرانند در حالیکه این تسهیلات برای استعمارزده وجود ندارد. پس خرده استعمارگر باید کور باشد یا کورش کرده باشند تا بتواند به‌بیند که در شرائطی یکسان در نظر طبقات اقتصادی و شایستگی‌های اجتماعی اوست که همیشه برنده است. کفایت سرش را اندکی برگرداند تا دریابد که گروه استعمارزدگان که در میان آنها همکاران سابق او نیز وجود دارند تا چه اندازه از او بدور افتاده‌اند.

حتی اگر او هیچ نخواهد و هیچ‌گونه نیازی نداشته باشد کفایت که «پدیدار» شود تا نگاه‌های تحسین‌آمیز همه کسانی که در مستعمره «شخصی» هستند و حتی آنهایی که بحساب نمی‌آیند او را دنبال کنند. او از حسن نیت و احترام همه استعمارزدگان نیز برخوردارست، زیرا از نزدیکترین کسان خویش نیز گرامی‌ترش داشته‌اند و بگفته او نیز بیشتر اعتماد کرده‌اند. زیرا از روز تولد او را فضیلتی است مشخص از همه شایستگی‌های شخصی و مزایای طبقاتی. و آن فضیلت پیوند اوست با گروه استعمارگران و قدرت بهره‌برداری اوست از ارزش‌های حاکم این گروه. مستعمره با جشن‌های ملی و حتی مذهبی او هم آهنگ است، تعطیلات هفتگی کشور اوست که در مستعمره رائج است. پرچم کشور اوست که برفراز ساختمانهای مستعمره موج میزند. زبان کشور اوست که در مکالمات رسمی بکار میرود. حتی لباس و لهجه و اصوات و ادای اوست که بالاخره استعمارزده را به تقلید وامی‌دارد. استعمارگر از دنیای برتری است که حاصلش مزیت و امتیاز است.

xalvat.com

### سایر فریب‌خوردگان استعمار

و بالاخره موقعیت واقعی، اقتصادی و روانی استعمارگران است که در نظام استعمار موقعیت سایر گروه‌ها را از یک طرف نسبت به خود استعمارگران

واظرفی نسبت به استعمارزدگان تعیین می‌کند: گروه‌هایی که نه استعمارگردند و نه استعمارزده یعنی سایر ملیت‌ها (مالتی‌ها، ایتالیایی‌ها، تونس‌ها)، یا کسانی که مایلند جذب جامعه‌گردند (مانند یهودیها) و یا کسانی که بتازگی جذب دستگاه شده‌اند مانند اهالی کرس در تونس و اسپانیولی‌ها در الجزیره. باین گروه‌ها میتوان استعمارزدگانی را افزود که به خدمت دستگاه درآمده‌اند.

مثلاً تنگدستی مالٹی‌ها با اندازه‌ایست که در مورد آنها گفتگو از امتیازات خنده‌آورست ولی با همه این تنگدستی همان لقمه ناچیزی که بدستان می‌رسد بطرز قاطعی آنها را از گروه استعمارزدگان متمایز می‌سازد. همین امتیازات ناچیز سبب می‌شود که رابطه استعمارگر و استعمارزده میان این گروه‌ها و بومی‌ها برقرار گردد، در ضمن چون از استعمارگران نیز جدا افتاده‌اند و در دستگاه استعمار همان نقش را بازی نمی‌کنند رابطه هر یک از این دسته‌ها نسبت به استعمارگران مشخص است.

xalvat.com

همه این جزئیات را با سانی می‌توان در موقعیت این گروه‌ها در دستگاه استعمار دریافت. اگر ایتالیایی‌ها و تونس‌های الجزیره همواره در آرزوی بدست آوردن موقعیت فرانسویها هستند خود نسبت به استعمارزدگان در موقعیت برتری می‌باشند: از پناه قوانین بین‌المللی برخوردارند قنصلگری‌هاشان همواره آماده بکار است و «مرکز» همیشه گوش بزنگ. گاهی هم بی‌آنکه استعمارگران آنها را طرد کنند خود این گروه‌ها بین پذیرفته شدن، در جامعه و وفاداری به ملیت خود تردید می‌کنند. بالاخره مسئله «اروپائی» بودن، هم‌کیش بودن و دارا بودن سنن و روحیه یکسان، آنها را از نظر احساسات به استعمارگران نزدیک می‌کند. نتیجه همه این نکات بدست آوردن امتیازات محکمی است که استعمارزده از آنها محروم می‌باشد یعنی شغل‌یابی آسان‌تر، احساس امنیت بیشتر در برابر تنگدستی و بیماری، تحصیلات مطمئن‌تر، الطافی چند از جانب استعمارگران و برخورداری از شخصیت و احترام. پس می‌توان گفت که هر چه این گروه‌ها در «عالم مطلق» فقیر و بدبخت باشند، باز هم نقاط مشترک آنها با استعمارگران فراوان است. برهان خلف: این گروه‌ها بطور غیرسراسر و بطور عاریه یعنی از راه «خانوادگی» با استعمارگران همگامند. مثلاً ایتالیایی‌ها کمتر از فرانسویها از استعمارزدگان جدا مانده‌اند و با آنها رابطه خشک و لحن ارباب و رعیتی که مخصوص فرانسویهاست ندارند. اکثراً با زبان استعمارزدگان آشنا هستند، آنها دولتی‌های پایدار برقرار می‌کنند و نکته‌ای که روشن‌گر عجیب است

باستعمارزدگان ازدواج نیز می‌نمایند . یعنی از آنها فاصله نمی‌گیرند چون از این کار سود نمی‌برند .

**xalvat.com**

موقعیت یهودی‌ها را نیز که همواره بین جذب شدن در دستگاه و جذب شدن در تردیدند با همین ارزش‌ها می‌توان سنجید آرزوی همیشگی و قابل دفاع این گروه که گذشته‌ای سنگین دارند ، فرار از موقعیت استعمارزدگان است . در امید اینکه این اربابان آنها را بچشم «خودی» بنگرند یهودی‌ها می‌کوشند تا هر چه بیشتر به استعمارگران شباهت داشته باشند . از این رو سعیشان در اینست که گذشته را از یاد ببرند ، عادات و سنن خود را تغییر می‌دهند ، و با شور و هیجان زبان و فرهنگ و روحیه فرنگی‌ها را می‌پذیرند . استعمارگران نیز بطور آشکار این گروه را ناامید نمی‌کنند ولی راه موفقیت را بر آنها می‌بندند . در نتیجه یهودی‌ها در دوگانگی مدام و ناراحت کننده‌ای پسر می‌برند . از طرفی موقعیتی دارند همانند موقعیت استعمارگران و در عمل نیز با این گروه هم‌بسته و هم پیوند می‌باشند . و از طرف دیگر ارزش‌های جامعه استعمارزده را بعنوان ارزش‌های منحل رد می‌کنند .

کسانی که بتازگی جذب جامعه مستعمر شده‌اند یا از استعمارگران معمولی نیز فراتر می‌نهند بالای دست آنها می‌زنند ، احساس تحقیر خود را نسبت به استعمارزدگان مضرورانه نمایش می‌دهند . و مصرا نه نجات عاریه خود را که در حقیقت جز گدائمنشی و حرص چیز دیگری نیست بر خ می‌کشند . و روزی که دستگاه استعمار خود را در خطر می‌بیند پشتیبانان سرسخت ، سپاهیان جانناز و گاه محرکین اغتشاش در همین گروه می‌یابد .

مأمورین حکومت ، کارمندان ، عمال و پلیس‌هایی که از میان استعمارزدگان برگزیده شده‌اند گروه دیگری را تشکیل می‌دهند که ادعا دارند شرایط سیاسی و اجتماعی دستگاه استعمار را نپذیرفته‌اند . ولی همینکه به خدمت استعمارگران درآمده‌اند از منافع آنها دفاع می‌کنند و بالاخره عقاید سیاسی آنها را نیز حتی نسبت به خود و کسان خود می‌پذیرند .

همه این گروه‌های کم و بیش فریب خورده و کم و بیش صاحب امتیاز آنچنان تحت تأثیر قرار گرفته‌اند که فشار این دستگاه سنگین ستم را بر استعمارزده می‌پذیرند ، از آن دفاع می‌کنند و باین نظام تن در می‌دهند تحقیر استعمارزده خود راه تسکینی بشمار می‌رود همانگونه که «ضد یهود» بودن اروپائی‌ها راه فراری است آسان ! خلاصه داستان اهرام ستمگران است بدین معنی که هر فردی توسط توانگر از خودی استثمار می‌شود و ضعیف‌تر از خودی می‌یابد تا

۷۲

استثمارش کند . چه انتقامی و چه غروری بالاتر از این برای نجاری که جزو گروه استعمارزدگان نیست ولی شانه‌بشانه دست‌یار عربی راه می‌رود که جعبه میخ‌نجار را روی سرش حمل می‌کند ! برای همه این گروه‌ها این احساس رضایت وجود دارد که از استعمارزدگان نیستند و حسایشان کاملاً با حسایبهای این طبقه محروم و برکنار مانده داخل نمی‌شود .

**xalvat.com**

